

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی
الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا
سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و لعنة الله علی
اعدائهم اجمعین.

السلام علیک یا اباعبدالله و علی الارواح التي حلت بفنائک علیک منا سلام الله ابدًا ما بقینا
و بقى اللیل و النهار و لا جعله الله آخر العهد منا لزیارتکم السلام علی الحسین و علی
علی بن الحسین و علی اولاد الحسین و علی اصحاب الحسین یا لیتنا کنا معهم و نفوذ فوزاً
عظیماً.

اللهم العن اول ظالم ظلم حق محمد و آل محمد و آخر تابع له علی ذلك اللهم العن
العصابة التي جاهدت الحسین و شایعت و بایعت و تابعت علی قتله اللهم العنهم جميعاً.

اللهم اجعل لنا قدم صدق عندک مع الحسین و اصحاب الحسین الذین بذلوا مهجهم دون
الحسین علیه السلام.

روایت دیگری که برای اثبات اشتراط تأثیر در وجوب امر به معروف و نهی از منکر ذکر
می‌شود روایت ابان بن تغلب عن ابی عبد الله علیه السلام است که این روایت را صاحب
وسائل در باب دوم از ابواب امر به معروف و نهی از منکر حدیث پنجم نقل فرموده،
حدیث شریف در کافی است:

«عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ عُيَيْدٍ اللَّهِ الدِّهْقَانِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْقَاسِمِ، عَنِ
ابْنِ أَبِي جَرَّانَ عَنْ أَبَانَ بْنِ تَغْلِبَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: كَانَ الْمَسِيحُ عَلَيْهِ
السَّلَامُ يَقُولُ: إِنَّ الثَّارِكَ شِفَاءَ الْمَجْرُوحِ (یا بعضی نسخ یا استظهار این است که لإشفاء
المجروح) مِنْ جُرْحِهِ شَرِيكَ لِحَارِجِهِ لَامَحَالَةَ»

یک نفر، یک نفر را زده مجروح کرده یک نفری از دستش می‌آید که این را شفا بدهد
معالجه کند می‌فرماید اگر این کس معالجه نکند و شفاء ندهد به او، این هم شریک است
آن جرح است.

«وَ ذَلِكَ أَنَّ الْحَارِجَ أَرَادَ فَسَادَ الْمَجْرُوحِ، وَ الثَّارِكَ لِإِشْفَائِهِ لَمْ يَشَأْ صَلَاحَهُ، فَإِذَا لَمْ يَشَأْ
صَلَاحَهُ فَقَدْ شَاءَ فَسَادَهُ اضْطِرَّاراً»

بعد حضرت استدلال می‌فرمایند که چطور این شریک آن است می‌فرمایند چون کسی که
این جرح را وارد کرده بر آن مجروح چی می‌خواسته از این کار؟ فساد مجروح را
می‌خواسته، این آدمی هم که این را شفاء نمی‌دهد و می‌تواند شفاء بدهد این لا محاله

این هم فساد او را می‌خواهد پس هدف‌شان یکی است بعد می‌فرمایند که:

«فَكَذِّكَ لَا تُحَدِّثُوا بِالْحِكْمَةِ عَيْرَ أَهْلِهَا فَتَجْهَلُوا» حکمت را به غیر اهل حدیث نکنید بیان نکنید که شما رمی به جهالت می‌شوید می‌گویند عجب آدم‌های جاهلی هستند چون غیر اهل که خوبی حکمت و حسن حکمت را و حکمت بودن حکمت را سرش نمی‌شود بنابراین آن انسانی را که دارد این حکمت را به او می‌گوید او را نسبت به جهالت و نادانی می‌دهد این نادانی همان است که معنای آن عدم علم نیست این نادانی، «إِنِّي أَعْطُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ» (هود، 46) یعنی حرف بی‌رویه زدن، کار غیر عقلایی کردن، روش غیر عقلایی داشتن، به این معنا: «وَلَا تَمْنَعُوهَا أَهْلَهَا فَتَأْتُمُوا» حکمت را هم از اهلش منع نکنید که اگر این کار را بکنید گناه کردید. حالا آن‌جایی که محل استدلال ما هست این قسمت آن هست «وَلْيَكُنْ أَحَدُكُمْ يَمْنُرُ لَ الطَّبِيبِ الْمُدَاوِي إِنْ رَأَى مَوْضِعاً لِدَوَائِهِ، وَ إِلَّا أَمْسَكَ» امر می‌فرماید که شما به منزله‌ی طبیبی باشید که مداوا می‌کند بیماران را، طبیب مداوی چه کار می‌کند؟ إِنْ رَأَى مَوْضِعاً، اگر موضع تدابیر را دید اقدام می‌کند بلکه دید یک بیماری هست که می‌شود او را با دارو یا جراحی، با هر چی مداوا کرد اقدام می‌کند و الا اگر دید موضع این کار نیست امسک کار بیهوده نمی‌کند دیگر، امساک می‌کند می‌فرماید شما هم مثل یک طبیب مداوی باشید که إِنْ رَأَى مَوْضِعاً اقدام می‌کنید اگر دیدید موضع آن نیست اقدام نمی‌کنید در مسائل امر به معروف و نهی از منکر اگر ببینیم اثر دارد این موضع است باید اقدام بکنیم اگر می‌بینیم اثر ندارد پس شرط اقدام این است که ببینیم اثر دارد این موضع است شرط وجوب اقدام این است که بدانیم این موضع است إِنْ رَأَى مَوْضِعاً، اگر موضع را دید اقدام می‌کند حالا اگر شک دارد که این‌جا موضع هست یا نیست اقدام نباید بکند دیگر، برائت جاری می‌کند این استدلال به این حدیث شریف، برای این استدلال هم بعض مناقشات وجود دارد که باید بررسی بکنند.

س: ...

ج: موضع هست یعنی چی؟ یعنی این بدن موضع این است.

س: ...

ج: موضع یعنی احتمال مداوا، حالا این را بحث می‌کنیم حالا فعلاً مستدل این را می‌گوید.

اشکال اولی که وجود دارد این است که این سند مشتمل بر افرادی است که مشکل دارند یکی سهل بن زیاد است که سهل بن زیاد جرح دارد توثیق هم دارد جرح و توثیقش معارضه می‌کنند نتیجه این می‌شود که لم یُعلم حاله، مجهول حاله، اشکال دوم این است که عن عبید الله دهقان، عبید الله الدهقان دو نفر داریم یکی عبید الله بن احمد الدهقان، یکی عبیدالله بن عبدالله الدهقان، که البته آقای خویی می‌فرمایند این دومی مشهور است اولی که عبیدالله بن احمد باشد پدرش احمد باشد این مجهول فی الرجال؛ نه توثیق دارد و نه جرح، دومی که عبیدالله بن عبدالله الدهقان باشد صَغْفَه النجاشی، نجاشی فرموده که ضعیف است پس بنابراین اگر بگوییم مردد است و نگوییم انصراف به مشهور دارد پس قهراً این فرد مردد می‌شود بین ما هو ضعیف و ما هو مجهول، اگر بگوییم که انصراف به مشهور دارد عناوین انصراف به مشهور دارند پس ضعیف، این از ناحیه دهقان، در وسائل که ایشان فرمود عن سهل عن الدهقان، یعنی دیگر اسمش را نگفته فقط لقبش را نام برده و این یکی از مشکلات وسائل است یعنی برای تلخیص گاهی برای خودش کأن روشن بوده ایشان، که این حالا لقب چه کسی هست اسم و این‌ها را حذف می‌کند بعد

آدم توی شک می‌افتد که حالا این چه کسی هست حالا باید برود مراجعه کند ولی به خود کافی که مراجعه می‌کنید یا جامع الاحادیث اسم‌شان را هم ذکر کرده ایشان این اسم را خیلی جاها حذف می‌کند برای خاطر تلخیص مثلاً، یکی از جاها همین‌جا است که ایشان این کار را کرده.

پس بنابراین از ناحیه‌ی ایشان مشکل داریم. دو: عبدالله بن القاسم، مروئ عنه این دهقان عبدالله بن القاسم است عبد الله بن القاسم، ما سه عنوان داریم عبدالله بن القاسم الحارثی، ابن ضعیف غال، نجاشی فرموده ضعیف غال، ابن غضائری از او نقل شده که فرموده عبدالله بن القاسم البطل الحارثی، البطل هم لقبش قرار داده، عبدالله بن القاسم البطل الحارثی بصری کذاب غال ضعیف متروک الحدیث معدول عن ذکره، هر چه خوبان همه دارند تو تنها داری. این هم به خدمت شما عرض شود که ایشان، البته از آن ناحیه هو من رجال کامل الزیارات، در کامل الزیارات از ایشان حدیث نقل شده بنابراین که ما بگوییم که هر کسی در کامل الزیارات واقع شده ایشان ثقه هست و مشمول شهادت ابن قولویه می‌شود قهراً این‌جا تعارض می‌شود بین آن‌چه که نجاشی و ابن غضائری گفته‌اند و بین توثیق ابن قولویه، این‌جا یک نکته‌ای است که مرحوم محقق خوبی قدس سره در معجم رجال الحدیث فرموده، فرموده این‌جا ما توثیق را اخذ می‌کنیم چرا؟ چون جرحی که ابن غضائری گفته است این کتاب منسوب به ابن غضائری الان، ولو ابن غضائری خودش ثقّه و عدل و من خریط فن الرجال است ولی این کتابی که الان موجود است ما دلیلی نداریم که همان کتاب ایشان باشد پس این کتاب لا اعتبار به، و اما فرمایش نجاشی که گفته ضعیف غال، ایشان می‌فرماید این کلام نجاشی ظهور دارد در این که می‌خواهد بگوید خودش ضعیف است نه در نقل حدیث ضعیف است چون گفته ضعیف غال، چون آدم غالی است می‌گوید ضعیف است.

س: ...

ج: مذهب.

این خودش ضعیف است آدم غیر صحیح المذهبی است اما حالا نقل حدیث هم که می‌کند دروغ می‌کند ضبط ندارد؟ این را نگفته.

س: ...

ج: نه، غلو عقاید است یا می‌گوید مثلاً غالیان یک عده مثلاً می‌گفتند آقا ولایت امیرالمؤمنین داشته باشی دیگر نماز و روزه و این‌ها نمی‌خواهد، یک عده از غالیان این‌جوری بودند می‌گفتند ولایت امیرالمؤمنین دیگر کفایت می‌کند الان هم هستند الان وجود دارند در پاکستان، در هندوستان، کسانی هستند در آن‌جا مصیبت هم خیلی خوب می‌خوانند ولی نماز نمی‌خوانند شرب خمر هم می‌کنند. ذکر مصیبت هم خیلی عالی می‌کنند، مجالس مصیبت را اداره می‌کنند خیلی هم، اما لایصلون و یشربون الخمر، توی حرف‌هایشان هم می‌زنند می‌گویند حبّ علی و ولایت امیرالمؤمنین همه چیزها را پاک می‌کند، این‌ها غالی هستند.

س: ...

ج: ... این آدم این‌جوری هست اگر کسی عدالت را لازم بداند عادل نیست. پس بنابراین مثل آن‌هایی که در راوی عدالت را شرط می‌دانند مثل صاحب معالم مثلاً یا مرحوم

صاحب مدارک، شاید می‌گوید عادل نیست.

ایشان می‌فرماید چون عبارت نجاشی این بود دیگر، ضعیفٌ غال، آقای خوبی فرموده «لم یظهر من النجاشی ضعف عبدالله فی الحدیث و إنما ضعفه فی نفسه من جهة الغلو، و اما ابن الغضائری فلا إعتقاد علی نُصب الیه إذن لامعارض لتوثیق ابن قولویه فلامناس من الحكم بوثاقته.»

عرض می‌کنم به این که اما این که کتاب ابن غضائری، این کتابی که الان موجود است ما نمی‌دانیم برای ابن غضائری هست یا نیست حالا جواب‌هایی هست ولی آن‌چه که حالا ما عرض می‌کنیم حالا طولانی نمی‌خواهیم این‌جا بحث کنیم قبلاً هم یک مقداری بحث کردیم این است که ما نقل‌های علامه از ابن غضائری را می‌پذیریم نقل علامه از ابن غضائری، اعتماد به این کتاب نمی‌خواهیم بکنیم بگوییم چه سندی داریم، معلوم نیست این برای ابن غضائری باشد نه نقل‌های علامه از ابن غضائری می‌گوییم حجت است و... چرا؟ برای خاطر این که علامه می‌گوید ابن غضائری این‌جوری گفته که ار علامه، اخبار محتمل الحس و الحدس است بنابراین نقل علامه، نقل ابن داوود در رجالش که معاصر با علامه است و با علامه هر دو شاگردان ابن طاووس هستند با آن توضیحاتی که قبلاً دادیم این‌ها در عصری می‌زیستند و شاگرد کسی هستند که او و آن عصر و آن شخص به خصوص که ابن طاووس باشد کتابخانه‌ی عظیمی داشته که منابع بسیاری زیادی از رجال، حدیث، فقهی تاریخی، در کتابخانه‌ی ایشان متوفّر بوده و ایشان مشهور به این جهت است بعضی از مستشرقین هم کتاب نوشتند راجع به کتابخانه‌ی ابن طاووس، کتاب قطوری است و ایشان یک کتابی دارد که الان بحمدالله در دسترس ما هست سعد السعود، یک کتاب قطوری است که از کتاب‌هایی که ایشان داشته گلچین کرده قسمت‌هایی از آن را، که اصلاً از آن کتاب‌ها خیلی از آن‌ها نام و نشانی وجود ندارد ولی در دسترس ایشان بوده. پس ما نقل علامه را از ابن غضائری می‌گوییم حجت است بعد از آن طرف این کتاب مطبوع را وقتی ما با نقل‌های علامه و ابن داوود مقایسه می‌کنیم می‌بینیم حرف‌هایی که آن‌ها نقل می‌کنند توی این کتاب موجود است از تطابق این کتاب با حرف‌هایی که آن نقله از این کتاب نقل می‌کنند برای انسان اطمینان حاصل می‌شود که این کتاب مجعول پس نیست و موضوع نیست و همین‌جوری یک کتابی دیده نشده یک کسی حدس زده باشد که برای ابن غضائری است همین‌جور به ابن غضائری نسبت داده باشد.

س: ...

ج: بله اگر اطمینان پیدا کردید که این مجعول نیست اگر هم نکردید که بگویید یک جایی شاید کم و زیادی داشته باشد به همان نقل‌های علامه و ابن داوود اکتفا می‌کنید.

س: ...

ج: نه

س: ...

ج: تعارض نمی‌کنند آخر، بله اگر تعارض کردند می‌رود کنار، بله دیگر هیچی، اصل نمی‌خواهد بله وثاقت ثابت نیست موضوع حکم ثابت نیست.

این راجع به ابن غضائری، بنابراین ابن غضائری ثابت است وقتی ابن غضائری ثابت شد

آقای خویی آن را قبول دارد چون گفته کذاب، دیگر کذاب یعنی دروغ دارد می‌گوید م‌تروک الحدیث. این اولاً.

و اما عبارت نجاشی که فرمود ضعیف غالی، این دو تا شهادت است ظاهر ضعیف غالی دو تا شهادت است نه ضعیف لائیه غالی، وقتی دو تا شهادت شد نأخذُ بکلِّ واحدٍ من شهادتیه، بعد آقای خویی در جاهای دیگر، حالا این جا اینجور، ما جاهای دیگر یاد نمی‌آید که ایشان این ضعیف الغالی و امثال این‌ها را، آن دوم را دلیل بر اولی گرفته باشد و چنین اشکالی فرموده باشد این نکته‌ی رجالی مهمی بود که باید به آن توجه داشته باشیم در موارد زیادی، بنابراین نتیجه چه می‌شود نتیجه این می‌شود که حتماً ایشان ضعیف است اگر ما کامل الزیارات را اشکال کنیم اگر کامل الزیارات را قبول بکنیم و بگوییم که شامل این می‌شود که یک خرده داستان دارد کامل الزیارات، تعارض می‌شود.

س: ...

ج: آن نه، آن جایی که عرض کردیم در خصوص کلام مثل علامه بود که ایشان این را از ایشان دیدیم که می‌گوید

س: ...

ج: نه ظاهر کتب رجال که می‌گوید ضعیف یعنی این،

.

و اما این پس فرد اول، فرد دوم: الحضرمی یعنی عبدالله بن القاسم الحضرمی.

س: ببخشید تضعیف‌های ابن غزالی را کلاً می‌پذیرید؟

ج: می‌پذیریم بله.

س: گاهی اوقات می‌گویند زیاده‌روی می‌کردند.

ج: بله ولی در حدی نیست که بگوییم بعضی‌ها گفتند این مطلب را که توثیقات ابن غضائری مقبول است جرح‌های آن مقبول نیست چون یک سلیقه‌ی خیلی ضیقی داشته و خیلی افراد را ایشان چی کرده این مطلب ثابتی نیست که این طور باشد.

س: ...

ج: این هم حدس است، ظاهرش این است که مثل نجاشی، استاد نجاشی است اصلاً، یا آن‌جوری نیست این‌ها حدسیاتی است که افرادی زده‌اند.

پس عبدالله بن القاسم الحضرمی، «قال النجاشی عبدالله بن القاسم الحضرمی المعروف بالبطل»، نجاشی این را می‌گوید المعروف بالبطل، همان حارثی‌ای که ابن غضائری بطل را در وصف او گفت نجاشی در وصف حضرمی می‌گوید البطل، «كذابٌ غالٍ یروی عن الغلاة لاخیر فیہ و لا یعتدُّ بروایتہ»، لاخیر فیہ و لا یعتدُّ بروایتہ، این را نجاشی فرموده راجع به او، از آن طرف «و هو من رجال کامل الزیارات». پس تعارض می‌کند اگر کسی کامل الزیارات بپذیرد تعارض می‌کند دیگر آن حرف آقای خویی این‌جا هم نمی‌آید چون فرموده

چی؟ «لاخیر فیہ و لا یعتد بروایتہ»، و اگر هم کامل الزیارات را نپذیریم که تعارض ندارد و اثبات می‌شود. پس این هم حضرمی، این را هم داریم محتمل است که ابن عبدالله بن القاسم در این جا، او حارثی باشد محتمل است این حضرمی باشد عنوان سومی که داریم عبدالله بن القاسم البطل، این عنوان هم در کتاب ابن غضائری وجود دارد؛ عبدالله بن القاسم البطل، حالا این بطل کدام می‌شود؟ یا آن می‌شود که نجاشی گفت که همین حضرمی باشد یا آن باشد که غضائری گفت که همان حارثی باشد علی‌آلِ حالِ هر کدام هم باشند گفتیم که یا ضعیف است یا معارضه می‌کند و معلوم نیست پس ما سه عنوان عبدالله بن القاسم داریم هر سه عنوان‌ها محل اشکال است پس این هم بعد، منتها این جا باز یک نکته‌ی مهمی وجود دارد شما به کافی که نگاه می‌کنید این است در کافی «عن عیید الله بن الدهقان عن عبدالله بن القاسم عن ابن ابی نجران عن ابان بن تغلب» اما صاحب وسائل این جوری نقل کرده «عن عبدالله بن القاسم و ابن ابی نجران جمیعاً عن ابان بن تغلب» ابن ابی نجران را مروئ عنه عبدالله بن القاسم قرار نداده بلکه عطف به او کرده یعنی این دو تا، جمیعاً هم که آورده این دو تا از ابان بن تغلب نقل کردند حالا عبدالله بن القاسم‌اش ثقه نباشد ضعیف باشد ابن ابی نجران‌اش که درست است بنابراین طبق نقل وسائل اشکال عبدالله بن القاسم و ضعف ایشان مشکلی ایجاد نمی‌کند برای سند، چون عطف به او شده ابن ابی نجران، اما به خود کافی که مراجعه می‌کنیم نه مروئ عنه آن است نه این که معطوف به او باشد جامع احادیث شیعه هم که از کافی نقل کرده باز معطوف نقل نکرده عن ابن ابی نجران است این جا هم یکی از جاهایی است که باز نقل وسائل با آنچه که در کافی هست با آنچه که جامع احادیث شیعه نقل می‌کند تفاوت دارد در این حدیث.

س:

ج: لعل، یا اجتهاد کرده مثلاً ایشان، طبقه را نمی‌دانسته اجتهاد کرده در این جا ولی ما چون محتمل الحس و الحدس است حمل نمی‌کنیم بر اجتهاد در این جا می‌گوییم لعل نسخه‌ی ایشان این بوده، و خیلی بعید است اشتباه هم کرده باشد چون جمیعاً هم آورده بعید است که اشتباه کرده باشد اگر «واو» یا «عن» بود فقط ممکن بود اشتباه باشد اما «جمیعاً» هم دیگر ایشان اضافه کرده. برای این نسخه که موجود است این جهت را داریم.

س: ...

ج: نه آن را که ما قبول نداریم دیگر، بله طبق حرف آن آقایان بله، البته بیش از این حرف‌ها آن وقت احتیاج دارد به بررسی.

س: ...

ج: نه وافی هم همین جور است، وافی هم صاحب سند است.

س: ...

ج: نه نه ایشان هم سند به نسخه ندارد.

س: ...

ج: اصلاً این متأخرین این جوری نبوده که بکلاً واحد نسخه‌ی خاصی باشد این‌ها ظاهر این است که به کبرای کلی سند داشته.

س: ...

ج: نه نه ظاهر کلمات‌شان این است.

بعد عن ابن ابی نجران که ثقة عن ابان ابن تغلب که دیگر «أوجع قلبی موت ابان»، از امام صادق سلام الله علیه نقل شده که أوجع، خیلی پیش امام صادق علیه السلام عزیز بوده و خیلی آدم ادیب هم در لغت و هم در فقه و همین‌طور خیلی شخصیت بزرگی است ابان بن تغلب عن ابی عبد الله علیه السلام. پس بنابراین حداقل اشکال در این سند از ناحیه‌ی سهل بن زیاد از ناحیه‌ی دهقان از ناحیه‌ی این دو تا مسلم اشکال، از ناحیه‌ی عبدالله بن القاسم هم اگر نسخه‌ی خود کافی را ببینیم و جامع الاحادیث اشکال، اگر نسخه‌ی وسائل را ببینیم از این ناحیه اشکالی وجود ندارد. همان دو تا اشکال کفایت می‌کند برای عدم حجیت، هیچ راه مفّری برای حل این اشکال نداریم جز این‌که در کافی است اگر کسی آن مبنا را قائل باشد می‌گوید الاعتبار بشهادة الکافی لا بسند المذکور. بنابراین حل این اشکال. اشکال دوم در این مقام این است که گفته می‌شود این فرمایش، فرمایش مسیح است حضرت عیسی، چه ربطی به دین خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم دارد؟ کان المسیح یقول، این فرمایش ایشان است بنابراین می‌شود برای امم سابقه، برای دین سابق، چه ربطی به دین ما دارد؟ اگر بخواهید استصحاب شرایع سابقه بکنید آن اشکالات و آن حرف‌ها را دارد که، ممکن است تخلص از این اشکال به این بیان که در این روایت سوق کلامی که از حضرت عیسی هست این است که این یک مطلب عقلی و عقلایی است نه یک مطلب تعبّدی و تشریعی که بگوییم این شرع با آن شرع، تعبّد این‌جا با آن‌جا فرق می‌کند نه این یک مطلب عقلایی است که هر دینی مثل عدالت مثلاً، اگر کان المسیح علیه السلام یأمر بالعدالة، این نمی‌شود گفت برای دین ایشان است برای دین دیگر نیست عدالت یک چیزی است که عقلی است و عقلایی است همه باید و در همه‌جا و در همه‌ی ادیان جاری و ساری است این لسان هم همین است که

» 764

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «إِنَّ التَّارِكَ شِفَاءَ الْمَجْرُوحِ مِنْ جُرْحِهِ شَرِيكٌ لِجَارِحِهِ لَامَحَالَةً» چون به این دلیل، این دلیل یک دلیلی است که این شرع و آن شرع نمی‌شناسد که، و همچنین لاتحدّث الحکمة آن‌جور آدمی، چون فتجھلوا، شما را به جهالت و نادانی نسبت می‌دهد این، این شریعت و آن شریعت نمی‌شناسد که، و همچنین حکمت را از اهلش پنهان نکنید منع نکنید فتأتّموا، این هم این شریعت و آن شریعت نمی‌شناسد که، بعد وَ لَيْكُنْ أَحَدُكُمْ بِمَنْزِلَةِ الطَّيِّبِ یعنی این کار طیب یک کار عقلایی است کار درستی است که اگر موضعی دید برای درمان و الا رها می‌کند اگر موضع درمان را دید و الا فلا، بنابراین سیاق نشان می‌دهد که این یک مطالبی است که آن بزرگوار فرموده و امام صادق علیه السلام می‌خواهد بفرماید یک حرف‌های حسابی هست که ایشان زده که همه باید مراعات آن را بکنند حضرت نخواست این‌جا فقط نقل یک قصه بکند که بله حضرت مسیح این حرف‌ها را می‌زدند ولو دیگر حالا زمانش گذشته، داستان، نمی‌خواستند این قصه را نقل کنند نه می‌خواهند بگویند مطلبی است که الان هم باید سرمشق مردم باشد و طبق این فرمایش عمل بکنند.

س: ...

ج: از این جهت نه فقط این که صرفاً می‌خواهد یک حکمی را نقل کند که بله در آن زمان این جور بوده گاهی مثلاً گفته می‌شود که این جور بوده می‌خواهند بگویند که خدا بر این، مثلاً در روایات است که آن‌ها بدن‌شان اگر نجس می‌شد باید با مقراض می‌چیدند آب مطهر آن نبود فلذا باید خیلی مواظبت بکنند بدن‌شان بولی نشود بدن‌شان مثلاً خونی نشود درست؟ غیر یک جا که اگر بنا است که بچینند که تمام می‌شود بقیه‌ی جاهای دیگر باید نگذارند این توی روایت ذکر شده، این برای این است که می‌خواهد چی را بیان بکند این مطلب را که می‌گوید؟ می‌خواهد بگوید در شریعت شما این شریعت شما سمحه‌ی سهله است منت گذاشته خدا بر شما، نه شرایع سابقه این سهله و سمحه‌ای در خیلی از آن‌ها نبوده الان هم آقای توفیقی که در ادیان‌شناسی آدم متضلع و متبحری است ایشان می‌گفت یهود فقه‌شان خیلی گسترده و عمیق است حالا عمل می‌کنند یا نمی‌کنند یک چیزی ولی خیلی فقه گسترده‌ای دارند. این که از قدمای آن‌ها مانده و الان هست بنابراین گاهی ممکن است ولی سوق این حدیث و لسان این حدیث را ما نگاه می‌کنیم که مشتمل بر استدلال است و یک مطالبی در آن هست که بر نمی‌تابد که برای امت و شریعتی دون شریعتی باشد این نشان می‌دهد که حضرت می‌خواهد بفرماید این حرف‌هایی است که الان هم باید به آن عمل بشود و درست است.

س: ...

ج: بله این‌ها تشریعی است، یعنی الان هم همین است، همین است، خدا الان هم همین‌ها را می‌خواهد.

س: ...

ج: نه می‌گوید عقلایی است یعنی کأنّ چی؟ یعنی همین است که امر به معروف و نهی از منکر مثل مداوا کردن است اگر موضع آن هست بکن اگر نیست که ولش کن دیگر.

س: ...

ج: بالاخره امام صادق سلام الله علیه بنابراین که این سند تمام باشد ما الان حجت داریم که امام صادق این مطلب را از عیسی نقل فرمودند درست؟

س: ...

ج: خودشان از حضرت عیسی نقل فرمودند.

س: ...

ج: و چون هر چیزی که مشتمل بر استدلال است و یک حرف‌هایی است که بر نمی‌تابد که برای این شریعت و آن شریعت باشد آن وقت حضرت حالا چی می‌خواهند بفرمایند؟ مثل این است «کتب علیکم الصیام کما کتب علی الذین من قبلکم»، می‌خواهد به ما آرامش بدهد که آن موقع هم بوده چیز جدیدی برای شما نیست. حالا این‌جا هم حضرت می‌خواهد بفرماید عیسی هم این مطلب را می‌فرموده این مطلب درستی است شما باید عمل بکنید سابقه هم دارد در ادیان گذشته هم در دین ایشان بوده این مسئله. از این اشکال می‌شود این‌جوری تخلّص جست و اما اشکال سوم و نیز مناقشه‌ی سوم که دیگر چون تعطیل می‌شود این مناقشه را هم اگر اجازه بفرمایید این را عرض بکنم که مناقشه‌ی سوم هم

این است که صاحب جواهر فرموده، فرموده همان طور که آقا هم فرمودند صاحب جواهر فرموده که طبیب چه جوری است؟ طبیب باید تأثیر را احراز کند یا به رجاء؟ یک وقت طبیب می‌داند تأثیر نمی‌گذارد می‌داند تأثیر نمی‌گذارد اقدام نمی‌کند البته الان امروز می‌گویند می‌دانی هم تأثیر نمی‌گذارد بعضی وقت‌ها طبیب اقدام باید بکند از نظر روحی، چون اگر بگویی آقا هیچ اثر ندارد می‌گوید الان من می‌خواهم بمیرم می‌گوید نه انشاءالله خوب می‌شوی یک قرص همین جوری، یک چیزی که اثری هم ندارد می‌دهد دلش خوش باشد حالا یعنی آن مداوا، مداوا درست است مداوا نمی‌کند آن جایی هم که آن طبیب انجام می‌دهد این مثالی که گفتیم برای دلخوشی او، این مداوا نیست مداوا یعنی چه کار می‌کند یعنی درمان می‌خواهد بکند دوا می‌دهد به این که درمان بشود صاحب جواهر می‌فرماید این روایت بر عکس دلالت می‌کند نه برای این که شرط است تأثیر، بلکه دلالت می‌کند همین که احتمال می‌دهید چون پزشک این جوری است فقط وقتی اقدام به مداوی نمی‌کند پزشک که علم به عدم تأثیر داشته باشد اما هر جا علم به عدم تأثیر ندارد بلکه احتمال تأثیر می‌دهد اقدام می‌کند. مسیح هم می‌فرماید که مثل طبیب باشید اگر موضع را می‌بینید نباید معنا کنیم یعنی موضعی که حتماً می‌دانید این اثر در این بدن می‌گذارد یعنی موضعی که طبیب باعث می‌شود انگیزه‌اش می‌شود آن موضع، موضع مرتجی فیه الدرمان است آن چیزی که برای طبیب است الا موضع المرتجی فیه الدرمان است جایی که رجاء این دارد که اثر می‌کند بنابراین با توجه به این که طبیب فرموده و طبیب حالش این است یا ظهور در این دارد که رجاء و احتمال کفایت می‌کند و علم به تأثیر و خود تأثیر نمی‌خواهیم و یا لاقفل ظهورش را در آنی که او می‌گوید منع می‌کند و محتمل الوجهین و امرین می‌شود پس نتیجه این است که استدلال به این روایت برای اشتراط ناتمام است.

و صلی الله علی محمد و آله و محمد.